

سنت واقع‌گرایی در ایران

حمیرا مشیرزاده^۱

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۱ - تاریخ تصویب: ۹۵/۶/۲۷)

چکیده

یکی از پایه‌های تدوین نظریه‌های بومی روابط بین‌الملل، توجه به سنت‌های فکری و عملی در طول تاریخ روابط خارجی یک کشور است. البته ایرانیان در طول تاریخ چه در سطح نخبگان سیاسی و چه در سطح نخبگان علمی و فرهنگی تصور و فهم ثابتی از سیاست جهانی نداشته‌اند و برداشت‌هایشان در نتیجه شرایط خاص تاریخی چه در داخل و چه سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دچار تحول شده است. استدلال اصلی این مقاله آن است که می‌توان تداوم عنصری واقع‌گرایانه را در بسیاری از این تصورات و برداشت‌های متفاوت دید. کاوش در این فهم‌ها و ضعف‌ها و قوت‌های آنها می‌تواند راه را برای تولید نوعی نظریه «واقع‌گرایانه ایرانی» در مورد روابط بین‌الملل با اتکا بر فرهنگ ایرانی و تجارب تاریخی هموار کرده و به فهم رفتار سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف کمک کند. این پژوهش در تلاش برای روشن ساختن خصوصیات سنت واقع‌گرایی در ایران نشان می‌دهد که چهار تقریر اصلی از «واقع‌گرایی ایرانی» را می‌توان تشخیص داد که عبارت‌اند از: منطقه‌ای، انتقادی یا تسلیم‌طلبانه، عمل‌گرایانه و انتقادی/مواجهه‌جویانه. این تقریرات بیشتر براساس نگاه سیاستمداران و دولتمردان و تا حدی براساس عملکرد سیاست خارجی ایران استخراج شده‌اند.

واژگان کلیدی

ایران، سنت واقع‌گرایی، واقع‌گرایی، واقع‌گرایی انتقادی، واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه، واقع‌گرایی عمل‌گرایانه، واقع‌گرایی منطقه‌ای.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در چند دهه اخیر ذهن دانش‌پژوهان، سیاستگذاران فرهنگی و آموزشی، و حتی مقامات عالی کشور را به خود مشغول کرده، زمینه‌سازی برای تولید دانش بومی و نیل به چنین دانشی است. دانش روابط بین‌الملل نیز از این دغدغه جدا نبوده است و همیشه این بحث وجود داشته که تا چه حد تولید دانش بومی در این رشته صورت گرفته و تا چه حد زمینه آن وجود دارد یا می‌تواند صورت گیرد. در بسیاری از آثاری که در دهه اخیر در ارزیابی وضعیت رشته روابط بین‌الملل نگاشته شده‌اند، چنین دغدغه‌ای دیده می‌شود (به‌عنوان نمونه در: حاجی یوسفی، ۱۳۸۵؛ مصفا ۱۳۸۵؛ دهقانی فیروزآبادی و قنبری، ۱۳۹۲).

دانش بومی را به اشکال متفاوتی می‌توان تعریف کرد. در حداقل گستره معنایی متصور برای دانش بومی، می‌توان گفت دانش بومی دانشی است که با توجه به نیازها و ضروریات یک جامعه تولید می‌شود. با این دید و با فرض امکان کاربست نگرش‌های نظری تولیدشده در غرب، می‌توان براساس نیازها و سؤالاتی که در هر جامعه خاص پیش می‌آید، با تعدیلات و استفاده از روش مناسب از چارچوب‌های نظری موجود استفاده کرد (آکاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۴).

در معنایی دیگر، منظور از دانش بومی دانشی است که متکی بر نگرش یا رویکردی بومی باشد. آنچه در اینجا مفروض است امکان‌پذیری نظریه‌پردازی بومی و نیز مطلوبیت آن است. از این منظر ما کم‌وبیش همانند هر جامعه دیگری در منابع بومی خود مباحثی نظری داریم که یا کشف شده اما به داخل محیط‌های آکادمیک راه نیافته‌اند، یا اساساً مکشوف نشده‌اند، اما زمینه اکتشاف آنها وجود دارد و اگر کشف شوند و به کار روند، از آنجا که مبتنی بر فرهنگ بومی و نیازهای بومی‌اند، می‌توانند قابلیت‌های بیشتری برای شناخت و حل مسائل و مشکلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران داشته باشند (آکاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۸). گاه منظور از اسلامی‌سازی دانش یا اسلامی کردن دانشگاه‌ها نیز همین دیدگاه است. از این منظر در منابع اصیل اسلامی مانند قرآن کریم و احادیث نبوی (ص) و احادیث معصومین (ع) و نیز آثار متألهین، فقها و علمای اسلامی نظریه‌های بالفعلی درباره جامعه، فرهنگ، سیاست و اقتصاد وجود دارد که دانشگاهیان آنها را مغفول گذاشته‌اند؛ یا فرض بر آن است که حداقل مواد و مصالح ضروری وجود دارد که با کشف و به‌کارگیری آنها می‌توان به دانش بومی دست یافت (دهقانی فیروزآبادی و قنبری مزید، ۱۳۹۲).

در اینجا دو نگاه به این نوع دانش می‌توان داشت: یکی اینکه این دانش هم درون‌زاست، یعنی از بستر بومی برخاسته است، و هم اینکه دایره شمول آن نیز بومی است و حتی مثلاً غربیان نمی‌توانند آن را در تمامیتش دریابند یا به‌کار گیرند، مگر آنکه همه مفروضات فرائظری آن را بپذیرند. نگاهی دیگر به دانش بومی براساس نسبی‌گرایی یا حداقل، تکثرگرایی شناختی

شکل می‌گیرد که برپایه آن همه نظریه‌ها از جمله نظریه‌های موجود مولود بسترهای خاص اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی‌اند و نمی‌توانند داعیه فرازمانی و فرامکانی بودن داشته باشند. در نتیجه به یک معنا همه نظریه‌ها با چنین محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند.

از اینجاست که از یکی دو دهه پیش به‌طور خاص مسئله «غرب‌محوری»، «آمریکامحوری» و «اروپامحوری» دانش اجتماعی و لزوم مشارکت سایر جوامع در تولید دانش از منظر و با تکیه بر منابع و تجربیات تاریخی و بستر فرهنگی آنها مطرح شد. در دانش روابط بین‌الملل که از دهه ۱۹۷۰ خودآگاهی در درون آن نسبت به «آمریکایی» بودن رشته وجود داشت (Hoffman, 1977)، این نقد دامنه‌ای وسیع یافت. از دهه ۱۹۸۰ تاکنون آثار متعددی در نقد نگاه آمریکایی نسبت به روابط بین‌الملل نگاشته شده است (Smith, 2002). این در وهله نخست واکنش اروپاییان را در پی داشت و نتیجه آن فعالیت‌های معطوف به مفهوم‌سازی و نظریه-پردازی از سوی آنها (از جمله بریتانیایی‌ها، آلمانی‌ها، اسکاندیناویایی‌ها و در حد کمتری فرانسوی‌ها) بود. اما این مسئله پیش آمد که سهم کشورهای غیرغربی چه می‌شود؟ در اینجا توجه معطوف به سنت‌های نظری در جوامع شرق دور، آمریکای لاتین و کشورهای اسلامی شد (آکاریا و بوزان، ۱۳۸۹؛ Tickner and Wæver, 2009).

در چنین شرایطی جا داشت ایرانیان نیز بتوانند از یک سو با توجه به تأکید داخلی بر تولید دانش بومی و از سوی دیگر، با توجه به زمینه مناسب بین‌المللی برای طرح این تولیدات در سطح جهانی وارد مباحث نظری و نظریه‌پردازی بومی شوند. در اینجا هم می‌توان در پی نظریه بومی به معنای نظریه‌هایی با خاستگاه و مصرف بومی یا حداقل محدود بود و هم در پی نظریه‌هایی با خاستگاه بومی اما توان جهانی شدن و هم نظریه‌پردازی‌ای که حاصل گفت‌وگو میان سنت‌های بومی و سنت‌های نظری موجود باشد.

یکی از سنت‌هایی که در روابط بین‌الملل هم به‌عنوان یک سنت فکری و عملی مطرح است و هم تاکنون چندین نظریه در درون آن شکل گرفته است، واقع‌گرایی یا رئالیسم است. سنت واقع‌گرایی داعیه جهان‌شمولی دارد، اما اگر دریابیم که شرایط خاص تاریخی و فرهنگی ممکن است به روایت‌ها و تقریرهای مختلفی از آن منجر شوند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این جهان‌شمولی محدودیت‌های خاص خود را دارد. بنابراین می‌توان تقریرات خاص واقع‌گرایی را در تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف جست‌وجو کرد.

با توجه به آنچه بیان شد، پرسش اصلی این پژوهش این است که: آیا سنت واقع‌گرایانه در ایران وجود دارد و اگر دارد خصوصیات آن چیست؟ پرسش‌های فرعی که به روشن شدن پاسخ به پرسش اصلی کمک می‌کنند عبارت‌اند از: از چه زمانی می‌توان وجود سنت واقع‌گرایانه را در ایران تشخیص داد؟ آیا سنت واقع‌گرایانه ایرانی یکدست و یکپارچه است یا

شاخه‌ها و تقریرات متفاوتی دارد؟ و اگر تکثری است، کدام یک بیش از بقیه خصوصیات مناسب‌تری برای تبدیل شدن به زمینه نظریه واقع‌گرایانه ایرانی را دارد؟

با توجه به کیفی بودن این پژوهش فرضیه‌ای در نظر گرفته نشده، اما مدعای اصلی این پژوهش آن است که سنت فکری واقع‌گرایانه در ایران وجود دارد و در برخی از خصوصیات با سنت واقع‌گرایی اشتراک دارد (دولت‌محوری، توجه به امنیت و قدرت) و در برخی نیز خاص است که نتیجه موقعیت خاص ایران در نظام بین‌الملل در دوره‌های مختلف تاریخی است.

به این ترتیب، هدف این پژوهش به‌طور عام نشان دادن این موضوع است که می‌توان با تکیه بر سنت‌های فکری و رویه‌های سیاسی نگرش‌هایی را در مورد روابط بین‌الملل بازسازی کرد که زمینه نظریه‌پردازی بومی باشند و هدف خاص آن شناخت سنت واقع‌گرایانه^۱ در نگاه ایرانیان به روابط بین‌الملل است.

داده‌های به‌کاررفته در این پژوهش کتاب‌های تاریخی، سیاست‌نامه‌ها، سخنرانی‌ها و مکاتبات رهبران سیاسی و سیاستمداران است که در آثار جمع‌آوری شده یا کتاب‌های دست دوم دیده می‌شود. براساس مفهوم واقع‌گرایی در چارچوب سنت نظری و فکری واقع‌گرایانه به‌شکلی که در آثار نظری این حوزه آمده است (توجه به سطح واحد سیاسی، قدرت، امنیت، دیپلماسی، صلح، ملاحظه‌کاری و...) و در عین حال توجه به شرایط تاریخی زمینه‌ساز به‌عنوان بستر شکل‌گیری اندیشه و عمل، سعی شده شاخه‌های مختلف واقع‌گرایی ایرانی شناسایی شود.

واقع‌گرایی به‌عنوان سنتی فکری و نظری

واقع‌گرایی از مهم‌ترین، مطرح‌ترین و ماندگارترین نظریه‌های روابط بین‌الملل است. پیش از جنگ دوم جهانی کتاب *بحران بیست‌ساله*^۲ نوشته ادوارد هالت کار (Carr, 2001 [1939]) منتشر شد که در آن واقع‌گرایی در برابر آرمانشهرانگاری^۳ در روابط بین‌الملل مطرح شد. داعیه مهم کار این بود که تنها راه داشتن حیات سیاسی بین‌المللی مناسب و حتی اجتناب از جنگ، شناخت واقعی حیات بین‌المللی است. در مقابل، هر نوع خیال‌پردازی برای تغییر روابط بین‌الملل خارج از شناخت واقعیت موجود راه به ناکجاآباد می‌برد. او با «برچسب‌زنی»^۴ به سنت آرمان‌گرایانه^۵ و آرمانشهرانگاران خواندن آن، واقع‌گرایی را لازمه نظریه‌پردازی و کنش در روابط بین‌الملل دانست. اما واقع‌گرایی مدعی است که «کشف» جدیدی نیست، بلکه سنتی

1. Realist tradition
2. Twenty Years Crisis (1919-1939)
3. Utopianism
4. labeling
5. Idealist

است دیرینه که داعیه جهانی بودن دارد. گاه گفته می‌شود سنت و اندیشه واقع‌گرایانه را از چین و هند تا یونان و روم می‌توان پی گرفت.

با انتشار کتاب *سیاست میان ملت‌ها* اثر هانس جی. مورگنتا (۱۳۷۶) در دهه ۱۹۵۰ بود که واقع‌گرایی به نخستین نظریه‌پردازی تفصیلی و منسجم درباره روابط بین‌الملل دست یافت. مورگنتا تأکید داشت که واقع‌گرایی و مفروضات آن همیشه مدنظر دانشوران و سیاستمداران مختلف بوده است. او بر سرشت قدرت‌طلب انسان، حاکم بودن قوانین عینی بر کنش‌های سیاسی، استقلال قلمرو سیاسی از قلمرو اخلاقی و اقتصادی و ... تأکید می‌کرد و اینها را لازمه واقع‌گرایی می‌دانست. در دهه‌های بعد نویسندگان متعددی در چارچوب واقع‌گرایی وارد بحث درباره روابط بین‌الملل شدند. حتی کسانی که بسیاری از مفروضات مورگنتا را نمی‌پذیرفتند و اثر او را غیرعلمی قلمداد می‌کردند، باز هم درباره بسیاری از استنتاج‌های او در مورد حیات بین‌الملل با وی همداستان بودند. به این ترتیب، واقع‌گرایی در معنایی کلان به نظریه مسلط رشته روابط بین‌الملل تبدیل شد. در دهه ۱۹۷۰ کنت والتس (Waltz, 1979) با انتشار *نظریه سیاست بین‌الملل* گامی بلند در جهت آنچه «علمی کردن» واقع‌گرایی تلقی می‌کرد برداشت و به بیانی جانی تازه به واقع‌گرایی بخشید. در کنار او کسانی چون رابرت گیلپین (Gilpin, 1987) و استیون کراسنر (Krasner, 1976) با تبیینی واقع‌گرایانه از اقتصاد سیاسی بین‌المللی و نیز نهادهای بین‌المللی، نظریه واقع‌گرایانه را بسط دادند و استیون والت (Walt, 1999) عنصر ادراک را وارد نظریه واقع‌گرایانه کرد و در عین حال، امکان رفتارهای متفاوت کنشگران در شرایط متفاوت نظام بین‌الملل را مدنظر قرار داد. جان مرشایمر (Mearsheimer, 1994/95) نیز با نگاهی ساختارگرایانه و در عین حال بدبینانه‌تر از والتس کوشید رفتار قدرت‌های بزرگ و قدرت‌طلبی فزاینده آنها را توضیح دهد. سرانجام نظریه‌پردازی چون راندال شوئلر (Schweller and Priess, 1997) با بازگشت به مبانی واقع‌گرایی کلاسیک و توجه به رفتارهای متفاوت کشورها به تنوع نگاه‌های واقع‌گرایانه افزودند.

به این ترتیب، واقع‌گرایی را به هیچ‌وجه نمی‌توان نظریهٔ یکپارچه و همگنی تلقی کرد. در اینجا این مسئله پیش می‌آید که آیا بسط باز هم بیشتر گونه‌های واقع‌گرایی با تکیه بر تجربهٔ کشورهای غیرغربی ممکن است یا نه؟ محمد ایوب (Ayoob, 2002) با طرح واقع‌گرایی جهان‌سومی یا فرودستان^۱، این امکان را تا حدی هویدا کرد. همچنین متعاقب توجه به سنت‌های فکری روابط بین‌المللی در کشورهای غیرغربی اعم از جهان سومی و پیشرفته، سنت واقع‌گرایی در برخی از این کشورها نشان داده شده است. چنین سنتی را می‌توان در ایران نیز سراغ گرفت. این سنت نه لزوماً یا منحصرأ در آرای اندیشمندان و دانشگاهیان، بلکه در نگاه و عملکرد دولتمردان و سیاستمداران قابل پیگیری و بازخوانی است.

واقع‌گرایی در ایران پیشامردن

شاید یکی از متون قدیمی که بتوان رگه‌هایی از اندیشهٔ واقع‌گرا را در آن یافت سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک طوسی باشد. سیاست‌نامه مجموعه‌ای است از بصیرت‌های یک سیاستمدار باتجربه. البته بخش عمدهٔ مطالب این کتاب به سیاست داخلی بازمی‌گردد، اما می‌توان در آن نکاتی نیز در زمینهٔ «سیاست خارجی» و محیط بیرونی دید که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم. واقع‌گرایان با وجود بدبینی نسبت به صلح و ثبات در نظام بین‌الملل و سازوکارهایی چون حقوق و سازمان‌های بین‌المللی، دیپلماسی را یکی از دو رکن مهم ثبات در نظام بین‌الملل تلقی می‌کنند. با اینکه به‌طور معمول در متون روابط بین‌الملل، دیپلماسی نهادی اروپایی تلقی می‌شود، چنین نیست که نهادی مشابه آن همراه با کارکردهایی کم‌وبیش مشابه در شرق وجود نداشته است. خواجه نیز از نقش «رسولان» یا به زبان امروزی دیپلمات‌ها سخن می‌گوید و آنها را انتقال‌دهندهٔ پیام پادشاهان (واحد‌های سیاسی) به دیگر پادشاهان (واحد‌های سیاسی) معرفی می‌کند. او از لزوم احترام به آنها سخن می‌گوید و این را که تنها کارکرد آنها انتقال پیام نباشد، بلکه به کار گردآوری اطلاعات در مورد شرایط داخلی، میزان مشروعیت رهبران، کارایی آنها و مانند آنها هم بپردازند لازمهٔ کار آنان می‌داند (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹: ۱۱۷-۱۱۶). او به کارویژهٔ جاسوسی نیز واقف است و بر آن است که این تنها سفیران و رسولان نیستند که به جاسوسی می‌پردازند، بلکه در هر لباسی، هر فردی ممکن است جاسوس باشد. او حتی کارویژهٔ جاسوسی را هم بد نمی‌داند و بر آن است که فقط برای آمادگی جنگی و زمینه‌سازی برای تهاجم نیست و نباید آن را هنگامی که از طرف مقابل صورت گرفت بد دانست. زیرا می‌توان آن را نوعی فعالیت بازدارنده محسوب کرد (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹: ۹۰). نکتهٔ دیگر جالب توجه در واقع‌گرایی خواجه چیزی است که مورگنتا نیز به آن توجه دارد و آن رابطهٔ قدرت و جایگاه

1. Third-world/subaltern realism

کشور است. مثلاً وی تأکید می‌کند که اندازه نیروهای نظامی باید متناسب با وسعت سرزمین باشد و نه اینکه قدرت نظامی زیاده از حد یا کمتر از ضرورت تأمین شود (خواجہ نظام‌الملک، ۱۳۶۹: ۲۰۸). همچنین صرف اندازه نیروی نظامی مهم نیست بلکه کارآمدی و وفاق و همگنی درونی و تجهیزات است که اهمیت دارد. ملاحظه‌کاری^۱ مورد نظر واقع‌گرایان مورد توجه خواجہ نیز قرار دارد: هرگز نباید در هیچ شرایطی راه برون‌رفت و صلح و مصالحه بسته شود. او به دائمی نبودن ائتلاف‌ها و ثابت نماندن دوستی‌ها و دشمنی‌ها نیز باور دارد (خواجہ نظام‌الملک، ۱۳۶۹: ۲۹۸).

در عمل نیز در رویه‌های زمامداران ایرانی رفتارهایی که اغلب واقع‌گرایانه تلقی می‌شوند در طول تاریخ پیشامدرن ایران دیده شده است: تمایل به افزایش نیروی نظامی و قدرت کشور، اتحادها و ائتلاف‌های موقت، موازنه‌سازی و جنگ‌ها از آن جمله‌اند. اما آنچه در اینجا مدنظر است واقع‌گرایی در دوران مدرن و در درون نظام بین‌الملل مدرن است؛ یعنی زمانی که ایرانیان خود را در محیطی جدید یافتند که تنها با همسایگانی که از نظر قدرت با آنها کم‌وبیش برابر بودند سروکار نداشتند، بلکه با قدرت‌های جدید اروپایی و در سدهٔ اخیر، آمریکا روبه‌رو شدند که نه تنها به لحاظ روش و منش، بلکه از نظر قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی بسیار با آنها فاصله داشتند. این شرایط مستلزم درک سیاست جهانی مدرن بود که در فرایندی بسیار تدریجی صورت گرفت؛ درکی که در بسیاری از دوره‌ها به‌نوعی واقع‌گرایانه بود، اما در قالب تقریرات متفاوتی می‌توانست جای گیرد. در ادامه به این تقریرات می‌پردازیم.

ایران در عرصهٔ سیاست جهانی مدرن: واقع‌گرایی منطقه‌ای

فهم واقع‌گرایانه از نظام منطقه‌ای را که ایران در درون آن جای دارد، می‌توان واقع‌گرایی منطقه‌ای نامید. در این فهم، نظام منطقه‌ای فضای اصلی نزدیکی است که روابط قدرت بین‌المللی در آن کار می‌کند. در اینجا قدرت موازنه‌نشده باید خنثی یا متوازن شود. در دوره‌هایی که ایران قدرت مسلط بود، خود را در پی توسعه‌طلبی نبود و در نتیجه در پی آن بود که تفوق خود را حفظ کند و به دولتی دیگر اجازهٔ تفوق‌یابی منطقه‌ای ندهد و اگر چنین قدرتی ظاهر شد آن را مهار کند. البته همیشه کشورهای کوچک‌تر منطقه کم‌وبیش نگران بزرگی و تفوق ایران بودند. در سطح تحلیل واقع‌گرایانهٔ دانشگاهی این به‌صورت تحلیل معضل امنیتی^۲ منطقه‌ای، موازنهٔ تهدید^۳ و مانند اینها مطرح شده است. در سطح رسمی نیز اقدامات متفاوتی برای اطمینان دادن به دیگران دربارهٔ سرشت غیر توسعه‌طلب سیاست‌های ایران مدنظر قرار گرفته است.

1. Prudence
2. Security dilemma
3. Balance of threat

این برداشت عام از وضعیت منطقه‌ای را حداقل می‌توان از عصر صفویه دنبال کرد، یعنی زمانی که نخستین تلاش‌های ایران برای دولت‌سازی شکل گرفت و از آن پس، بیشتر اوقات وجود داشت، اما به تدریج از نیمه سده نوزدهم میلادی یا چهاردهم هجری با درک بهتری از نظام بین‌المللی و رای نظام منطقه‌ای همراه شد.

نخستین رویارویی شاهان، سیاستمداران، مقامات دینی و مردم عادی ایران با غربیانی بود که در دوران صفویه به ایران سفر کردند. ایران در این دوران در «عرصه بیرونی»^۱ نظام تازه‌پای جهانی سرمایه‌داری (Foran, 1993) و نیز خارج از جامعه بین‌الملل در حال تأسیس دولت‌های اروپایی (Bull, 1977) قرار داشت. اگرچه روایت‌های تاریخی از این دوران حاکی از بی‌اطلاعی ایرانیان از سیاست در اروپاست، نوعی واقع‌گرایی منطقه‌ای در همین دوران دیده می‌شود. در این زمان، صفویان دشمن اصلی خود را عثمانی می‌دانستند؛ اما در عین حال، از مصالحه‌های مقطعی با آنان ابایی نداشتند. به‌عنوان نمونه، شاه اسماعیل پس از شکست ایران در جنگ چالدران از در دوستی با سلطان سلیم عثمانی درآمد: «مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان می‌شود هر آینه به مقتضای حقیقت مودای «من سبق بین الاخوان بالصلح فهو اسبق بدخول الجنه»... جهت تأسیس اساس و یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی» اقدام کنند» (تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ۲۶۰).

در عین حال، در بخش اعظم این دوره شاهد تلاش صفویان برای بسط روابط با اروپاییان در جهت افزایش قدرت و نیز ایجاد موازنه با عثمانی هستیم. شاه اسماعیل نخست اشغال جزیره هرمز از سوی پرتغال را به امید کمک این کشور در جنگ علیه عثمانی پذیرفت که به دریافت سلاح و آموزش نظامی ایرانیان از سوی پرتغالی‌ها منجر شد. همچنین او و سایر پادشاهان صفوی براساس اصل واقع‌گرایانه «دشمن دشمن تو دوست دوست» کوشیدند با کشورهای مختلف اروپایی متحد شوند و گاه نیز از دشمنی یک کشور اروپایی علیه دیگری استفاده کنند. مثلاً از انگلیسی‌ها برای بیرون راندن پرتغالی‌ها از هرمز کمک خواستند. تاج‌بخش (۱۳۷۳) می‌نویسد: «منظور شاه‌عباس از بسط روابط تجارتي و دوستانه با دول اروپایی» این بود که «از دشمنی سلاطین مسیحی با عثمانی استفاده کند و دشمن ایران را از میان بردارد». شاه‌صفی هم مثل شاه‌عباس به‌منظور جلب توجه دول اروپایی و هم‌پیمانی با آنها علیه عثمانی نامه‌ای به پادشاه لهستان نوشت و خواستار همکاری او در «تضعیف و شکست دولت عثمانی» شد که البته پاسخی جز وعده‌های توخالی دریافت نکرد (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۲ به بعد). این موارد نشان می‌دهد که صفویان فهمی از ساختار عمودی نظام بین‌الملل و روابط خاص کشورهای اروپایی با یکدیگر نداشتند و آنچه را بعدها به‌عنوان استعمار شناخته شد، تشخیص نمی‌دادند.

1. External arena

با توجه به سنی بودن ازبک‌ها و حملات مستمر آنها به مناطقی از ایران و در شرایطی که ایران هم از جانب آنها و هم عثمانی سنی در معرض تهدید قرار داشت، شاه‌اسماعیل نخست با ازبک‌ها وارد جنگ شد و در جنگ مرو آنها را به‌سختی شکست داد و به این ترتیب از میان دو دشمن، نخست دشمن ضعیف‌تر را عقب راند. جنگ مرو از نظر وجهه ایران در منطقه در آن زمان نیز حائز اهمیت تلقی می‌شد؛ که خود یک مؤلفه قدرت تلقی می‌شود (مهدوی، ۱۳۶۴: ۹۲-۹۰؛ حائری‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۴۷-۱۴۳).

بعد از صفویان به تدریج این روسیه بود که با پیگیری سیاست‌های توسعه‌طلبانه به قدرت بزرگ خطرناک برای ایران تبدیل شد. در نخستین دهه‌های سده نوزدهم، ایران متحمل شکست‌های سنگین و از دست دادن بخش‌هایی از قلمرو خود به نفع روسیه شد. نخبگان ایرانی به تدریج دریافتند که شکاف قدرت میان آنها و روسیه بسیار زیاد است. از آن پس تلاش برای افزایش قدرت نظامی جدی شد اما کم‌ویش ناموفق بود و استفاده از رقابت قدرت‌های اروپایی با روسیه برای متوازن کردن آن آغاز شد (طلوعی، ۱۳۷۷: ۱۵۵۷ به بعد).

اما با توجه به سیاست‌ها و نیز تحلیل‌های مورخان این دوران می‌توان گفت سیاستمداران ایرانی از عرصه سیاست اروپایی در این دوره غافل بودند، سیاست‌های خارجی معطوف به قدرت اروپاییان را نمی‌شناختند و نزاکت دیپلماتیک را با تعهد مطلق حقوقی یا اخلاقی اشتباه می‌گرفتند (به‌عنوان نمونه، بنگرید به نامه فتحعلی‌شاه به ناپلئون در حائری‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۵۲).

به تدریج که ایرانیان دریافتند سیاست مدرن جهانی چیست و چه تبعاتی دارد، با وجود پابرجا ماندن نسبی واقع‌گرایی منطقه‌ای، تعریف آن براساس سنت واقع‌گرایی کلان‌تری معنا می‌شد که نظام بین‌الملل مدرن و جایگاه ایران را در آن توصیف می‌کرد.

فهم نسبی سیاست مدرن جهانی و ظهور واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه

منظور از واقع‌گرایی انقیادی یا تسلیم‌طلبانه نوعی فهم از عرصه سیاست جهانی است به آن‌گونه که هست، و این وجه واقع‌گرایانه آن است؛ اما این در شرایطی است که جایگاه کشور در نظام بین‌الملل جایگاهی نازل است و این پذیرفته می‌شود و در عین حال فرض می‌شود که این موقعیت اجتناب‌ناپذیر و تغییرناپذیر است. اگر قدرت ابزار اصلی حفظ و پیشبرد منافع کشور باشد، کشور بی‌قدرت نمی‌تواند هیچ جایگاهی در «مبارزه قدرت» به‌عنوان شیوه اصلی تعامل میان دولت‌های قوی داشته باشد و صرفاً در بازی‌های قدرت‌های بزرگ قربانی می‌شود. در اینجا تنها هدف می‌شود بقا و آن هم تنها در صورتی که ممکن باشد؛ و گاه از دست دادن منافع حیاتی هم برای حفظ حداقل بقا موجه دانسته می‌شود.

این را می‌توان نوعی واقع‌گرایی فرودستان^۱ تلقی کرد که ناشی از تجربه یک کشور پیشتر قدرتمند است که در مواجهه با جهانی قرار می‌گیرد که قدرت و وجهه خود را در آن از دست داده است. همان‌گونه که اصطلاح «فرودست» نشان می‌دهد، چنین کشوری خود را ضعیف و دون‌پایه می‌بیند. در عین حال، شناسایی این موقعیت فرودستی به نوعی انفعال در برابر تقاضاها و فشارهای قدرت‌های بزرگ منجر می‌شود. آنچه باقی می‌ماند به‌طور معمول تلاشی است برای پیشبرد منافع شخصی. این وضعیت اغلب نتیجه تجربه شکست در سیاست‌های خارجی به‌ویژه در اقدامات نظامی و جنگ‌های متوالی است. در نتیجه این وضعیت، نخبگان (مانند شاهان و دولتمردان عصر قاجار) به نوعی نومیدی و یأس می‌رسند.

شکست ایران در جنگ با روسیه، شکست در جنگ‌های افغانستان، ناکام ماندن تلاش‌ها برای درگیر ساختن طرف‌های ثالث در جهت ایجاد موازنه در برابر دو همسایه اصلی یعنی روسیه و بریتانیا (در هند)، شکست در حفظ و اعمال حاکمیت داخلی در شرایط نفوذ بیگانگان، ناکامی در مقاومت در برابر فشارهای قدرت‌های بزرگ در اشکال مختلف آن و مانند اینها که گاه به‌ویژه در دوران محمدشاه قاجار همراه با تکرار مقاومت و تکرار درهم شکسته شدن آن بود (مهدوی، ۱۳۶۴: فصل‌های ۵ تا ۷)، به این نتیجه‌گیری منجر شد که هیچ کاری نمی‌شود کرد و حتی نوعی فهم پارانوایی از امور بین‌الملل حاصل شد که براساس آن، هیچ تحرکی ممکن نیست مگر اینکه قدرت بزرگ زمان (بریتانیا) اجازه دهد.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم عصر قاجار نمودی از واقع‌گرایی انتقادی یا تسلیم‌طلبانه است. او قدرت‌های اروپایی را «حامیان» ایران قلمداد می‌کرد و اعلام کرد انگلیسی‌ها باید ایران و انگلستان را دولتی واحد تلقی کنند و ایران حامی و دوستی غیر از انگلیس ندارد و خود انگلیسی‌ها بهتر می‌دانند چگونه از ایران حمایت کنند (طلوعی، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

میرزا حسین‌خان سپهسالار نمونه‌ای دیگر است که شاید بتوان گفت حرکتی تدریجی از واقع‌گرایی عمل‌گرایانه محافظه‌کارانه (که در ادامه به آن می‌پردازیم) به سمت واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه را به نمایش می‌گذارد. شاید تا زمان او کمتر کسی اروپا و به تبع آن جامعه بین‌الملل اروپایی را به خوبی وی می‌شناخت. وی با مظاهر زندگی مدرن آشنا بود، سیاست قدرت را خوب می‌شناخت و بر آن بود که «حق» جایی در جهان امروز ندارد و آنچه ضامن حفظ حقوق یک کشور است، در نیروی زمینی و دریایی خلاصه می‌شود. وی تأکید داشت که فقط با نیروی نظامی کارآمد می‌توان مانع دعاوی دیگران بر خاک خود و امتیاز گرفتن‌های آنها شد. زمانی که وزیر جنگ بود کوشید ارتشی مدرن برای ایران ایجاد کند، مدرسه نظام تأسیس

۱. Subaltern اصطلاحی است که از ایوب (۲۰۰۲) وام گرفته‌ام.

کرد و نشریه‌ای منتشر می‌کرد که در آن ترجمه مقالاتی را در مورد اهمیت قدرت ملی و توانمندی‌های نظامی به چاپ می‌رساند (بنگرید به آدمیت ۱۳۵۱: ۴۴۷-۴۱۹). شاید بتوان گفت قصد اصلی او مدرن کردن و نوسازی ایران بود و احتمالاً تحقق آن را تنها راه قدرتمند شدن ایران می‌دانست، اما در این راه فقط کشورهای اروپایی را در وضعیتی می‌دانست که ایران را «هدایت» کنند. وی به قصد آشنا کردن شاه با پیشرفت اروپاییان او را به سفر اروپا برد، اما همه تلاش‌هایش برای کمک گرفتن از قدرت‌های بی‌طرف‌تر اروپایی در جهت نوسازی ایران و به‌خصوص ارتش با دخالت سایر قدرت‌ها به شکست انجامید. بعداً او سیاست همکاری با بریتانیا به‌عنوان قدرت برتر نظام را در پیش گرفت. سرانجام نیز می‌خواست کل منابع طبیعی ایران را با آسان‌ترین شرایط در اختیار یک تبعه بریتانیا یعنی روبرتز قرار دهد و عملاً دیگر بیشتر به منافع شخصی می‌اندیشید (مهدوی ۱۳۶۴: ۲۹۱-۲۸۸).

واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه در برخی دوره‌ها و در قبال برخی قدرت‌ها در سیاست خارجی عصر پهلوی نیز دیده می‌شود، اما این سیاست در مواردی دیگر و به‌ویژه در بُعد منطقه‌ای جنبه عمل‌گرایانه نیز می‌یابد؛ نوعی عمل‌گرایی که در سطحی بالاتر بر مبنای سیاست اتحاد و ائتلاف با قدرت مسلط است. در اینجا به‌طور خاص به این موضع نمی‌پردازیم و عمل‌گرایی را که در طول زمان و در دوره‌های مختلف به اشکال متفاوتی حضور داشته است پی می‌گیریم.

زندگی با واقعیت سیاست جهانی و واقع‌گرایی عمل‌گرایانه

ای.اچ. کار (Carr, 2001 [1939]) از مفهوم «عمل‌گرایی» در زمینه سیاست خارجی استفاده می‌کند. به نظر او، نمی‌توان سیاست خارجی یا دستورکار تغییر روابط بین‌الملل از پیش برنامه‌ریزی شده داشت. حیات بین‌الملل عرصه تصمیم‌گیری ملاحظه‌کارانه است و سیاستگذاران باید تصمیمات خود را با شرایط خاص سازگار کنند. تعهدات تصمیم‌گیرنده عمل‌گرا «فقط می‌توانند مشروط و موقت باشند» (Jones, 1998: 149).

عمل‌گرایی با «واقع‌گرایی» محض تفاوت دارد. استدلال کار این است که آنچه واقع‌گرایی محض عرضه می‌کند چیزی نیست جز مبارزه عریان بر سر قدرت (Carr, 2001: 87) که در آن جایی برای آرمان‌ها باقی نمی‌ماند. عمل‌گرایی با آرمان‌شهرانگاری نیز که فرض می‌کند با اراده می‌توان آن آرمانشهر را تحقق بخشید متفاوت است (Carr, 2001: 12). در مقابل، عمل‌گرایان به این معنا واقع‌گرا هستند که می‌دانند قدرت عنصری اساسی در عرصه سیاست در کل و عرصه سیاست بین‌الملل به‌طور خاص است و نمی‌توان آن را حذف کرد (Carr, 2001: 100, 130). به

باور کار، موازنه‌ای میان تعیین‌گرایی^۱ جبرانگاران و اراده آزاد^۲ می‌تواند به اندیشه‌ای راسخ منجر شود (Crawford, 2000: 39,44). کار عمل‌گرایی را مصالحه‌ای میان قدرت و اخلاقیات تلقی می‌کند (Jones, 1998: 149-150).

این واقع‌گرایی عمل‌گرایانه حاوی عناصری از آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است. عرصه سیاست قدرت تشخیص داده می‌شود، واقعیت نابرابری به‌عنوان واقعیت تأیید می‌گردد، از ترتیبات ناعادلانه حاکم بر نظام بین‌الملل و لزوم تلاش برای جلوگیری از جنگ و خونریزی و خشونت در سطح جهانی آگاهی وجود دارد و تلاش می‌شود در چارچوب امکانات نظام و محدودیت ناشی از جایگاه قدرت، شرایط کمتر خشونت‌بار و منصفانه‌تری حاکم شود.

در ایران در عصر مدرن تا نیمه قرن بیستم چند سیاستمدار نامی را می‌توان نمونه‌های اصلی واقع‌گرایی عمل‌گرایانه دانست که از آن جمله می‌توان به قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر و ذکاءالملک فروغی اشاره کرد. قائم‌مقام، صدراعظم محمدشاه قاجار از نخستین ایرانیانی بود که فهمی کم‌وبیش واقع‌گرایانه از عرصه سیاست جهانی داشت. او می‌دانست که قدرت‌های اروپایی تنها در پی پیشبرد منافع خود در منطقه و نفوذ در ایران هستند. اگرچه مقامات ساده‌اندیش قاجار تنها روسیه را دشمن تلقی می‌کردند و سایر دولت‌های اروپایی را متحد خود در برابر روس‌ها می‌دیدند، قائم‌مقام در موارد متعددی نشان داد که واقعیت سیاست قدرت جهانی و نیز روابط میان خود قدرت‌های اروپایی را می‌فهمد و می‌کوشید به موازنه‌ای میان منافع ایران و منافع اروپاییان دست یابد. با اینکه ممکن است این دو برداشت یعنی کشوری را علی‌الاطلاق دوست دانستن از یک‌سو و در پی یافتن اشتراک منافع با آن بودن از سوی دیگر گاه در رویه شبیه به هم به‌نظر برسند، در واقع بسیار متفاوت‌اند. اولی می‌تواند تسلیم و انقیاد در پی داشته باشد و دومی به معنای ورود به بازی سیاست بین‌الملل با هدف پیشبرد منافع خود است. قائم‌مقام منافع امپراتوری بریتانیا را در منطقه پیرامونی ایران نفی نمی‌کرد و در عین حال از اعطای هر گونه امتیاز یکجانبه به این کشور سر باز می‌زد. با اینکه او را مردی مبادی اخلاق و اصول می‌دانستند، آشکارا می‌گفت حتی از راه‌های «ناجوانمردانه» هم در برابر تقاضاهای توسعه‌طلبانه روس‌ها خواهد ایستاد (طلوعی، ۱۳۷۷: ۲۶۴)؛ این حاکی از آن است که اصول اخلاق فردی را با اصول اخلاق سیاسی در هم نمی‌آمیخت.

فهم امیرکبیر از عرصه سیاست بین‌الملل و تصمیمات او به‌عنوان یک سیاستمدار از نمونه‌های دیگر واقع‌گرایی عمل‌گرایانه در میان دولتمردان ایرانی محسوب می‌شود. او قبل از کسب مقام صدارت ناصرالدین‌شاه در مذاکرات مرزی با عثمانی، به‌خوبی از خصومت موجود

1. Determinism
2. Free will

میان روسیه و بریتانیا برای پیشبرد منافع ایران بهره جست. او از اهمیت روابط دیپلماتیک و نقش هیأت‌های ثابت دیپلماتیک در کشورهای بیگانه آگاه بود و با تأسیس نخستین سفارتخانه‌های ایران در پایتخت کشورهای بزرگ اروپایی از سفیران خواست گزارش‌های منظمی درباره کشور محل مأموریت خود ارسال کنند. وی اقداماتی برای افزایش توانمندی نظامی ایران انجام داد و از آنجا که قدرت ملی را فقط در بُعد نظامی نمی‌دید و به لزوم آموزش عالی برای توانمندسازی کشور آگاه بود، نخستین نهاد مدرن آموزش عالی در کشور یعنی دارالفنون را تأسیس کرد (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۶۹-۲۵۹؛ آدمیت، ۱۳۲۳: ۶۵ و ۱۵۹-۱۵۸).

تصمیمات او طی دوره کوتاه صدارتش حاکی از آن است که می‌کوشید موازنه‌ای میان ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی، و میان پیشبرد منافع ایران و پاسخ مناسب به منافع و فشارهای قدرت‌های بزرگ برقرار کند (آدمیت، ۱۳۲۳: ۸۷-۸۵). هرگاه امنیت ایران در معرض خطر قرار می‌گرفت از مصالحه ابا نداشت (طلوعی، ۱۳۷۷: ۴۱۳-۴۱۱)؛ اما اهمیتی که او برای استقلال ایران قائل بود از عمل‌گرایی دیگر تاریخ ایران یعنی ذکاءالملک فروغی فراتر بود. به همین دلیل می‌توان او را به واقع‌گرایان انتقادی در تاریخ متأخرتر ایران نزدیک‌تر دید. برای نمونه، او اعلام کرد ترجیح می‌دهد در اقدامات حکومت مرکزی ایران علیه شورشیان خراسان ۲۰ هزار تلفات بدهد، اما اجازه دخالت بیگانگان را در این زمینه نخواهد داد (طلوعی، ۱۳۷۷: ۳۸۳ و ۳۸۷).

محمدعلی فروغی شخصیتی بسیار بحث‌آفرین است. از یک سو، به‌طور معمول سیاستمدار فراماسونری تصویر می‌شود که آلت دست بیگانگان بود و براساس منافع آنها عمل می‌کرد. از سوی دیگر، برخی او را سیاستمداری بزرگ می‌دانند که کشور را در لحظات بحرانی نجات داد. همچنین او فردی روشنفکر و فرهیخته بود، در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کرد و فلسفه غرب را به ایرانیان شناساند. انتشار یادداشت‌ها، مقالات، نامه‌ها و سخنرانی‌های او در سال‌های اخیر در کنار انتشار خاطرات فرزندش محمود فروغی ابعاد نوینی از اندیشه و فهم او از سیاست بین‌الملل را آشکار کرده است. شاید بتوان او را واقع‌گرای عمل‌گرای پارادایمی در تاریخ ایران دانست. در اینجا عناصری از این سنت را که می‌توان در کلام او یافت نشان می‌دهیم. جالب آنکه فروغی بسیار پیش از ظهور مکتب واقع‌گرا در روابط بین‌الملل این اظهارات را داشته و شاید حتی از کتاب معروف کار نیز آگاه نبوده است. در عین حال، می‌توان شباهت‌های فراوانی میان افکار او و واقع‌گرایان برجسته یافت.

در *سیاست‌نامه ذکاءالملک* می‌بینیم که تشخیص سرشت ریاکارانه و منافقانه ابعادی از نظام بین‌الملل مدرن که مورد توجه واقع‌گرایان است در نگاه فروغی نیز دیده می‌شود. به بیان او، سیاست قدرت را در جامعه‌ای از واژه‌های زیبا مانند «حق، عدالت، و برابری» پنهان کرده‌اند اما ترتیبات بین‌المللی از جمله نهادهای بین‌المللی براساس منافع قدرت‌های بزرگ و برای پیشبرد

آن شکل گرفته است. فروغی تعارض را امری پایدار در حیات بین‌المللی تلقی می‌کند و در عین حال بر آن است که تعارضات آینده ممکن است کمتر نظامی باشند، اما تعارضات غیرنظامی و فکری در جهان تداوم خواهند داشت (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

قدرت ملی از دغدغه‌های مهم اندیشه واقع‌گراست. اهمیت قدرت ملی و مؤلفه‌های آن یکی از ملاحظات مهم فروغی نیز به‌شمار می‌رود. او باور داشت که در محیط خصمانه منطقه‌ای این قدرت دولت است که امنیت آن را تضمین می‌کند و قدرت ملی نه تنها وابسته به قدرت نظامی و اقتصاد قوی است، بلکه وجود نهادهای مردم‌سالارانه و اداره مناسب امور نیز مهم است. عنصر دیگر قدرت ملی از دید او وجود جمعیت آموزش‌دیده و دارای اصول اخلاقی است؛ ثروت فی‌نفسه منبع قدرت نیست، بلکه چگونگی کسب و هزینه آن است که برای قدرت ملی اهمیت دارد؛ و وجهه ملی از منابع قدرت ملی است (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۵-۱۵۴، ۱۶۲، ۱۸۲، ۲۲۷).

اتحادها بخشی از جهان واقع‌گرایانه‌اند. به نظر فروغی، کشوری کوچک که با معارضه‌ای بین‌المللی روبه‌رو شده که نفعی در آن ندارد اما بقایش در صورت بی‌طرفی در معرض خطر قرار می‌گیرد، باید برای حفظ امنیت خود به اتحاد و ائتلاف روی آورد و در عین حال در همین شرایط بکوشد منافع ملی خود را پیش ببرد و همچنین کشوری کوچک که در محیط منطقه‌ای خصمانه‌ای است بهتر است کاری کند سایر کشورها منافع خود را در امنیت و بقای آن ببینند تا از آن در شرایط خصمانه حمایت کنند (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۲۷ و ۱۳۰ به بعد).

ملاحظه‌کاری از مبانی فکری فروغی در روابط بین‌الملل است. او بر این باور است که منافع غیرحیاتی را می‌توان قربانی کرد و با دادن امتیازات کوچک جلو جنگ و خصومت را گرفت و چنین اقدامی خردگرایانه است. دیپلماسی و وجود دیپلمات‌های قوی به نظر او به پیشبرد منافع دولت‌های کوچک کمک کرده و تعارضات بین‌المللی را حل و فصل یا از آنها جلوگیری می‌کنند (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۴۶-۱۴۵). در نتیجه دیپلماسی هم یکی از منابع قدرت است و هم سازوکاری برای ثبات بین‌المللی.

در عین حال، عناصری آرمانی نیز در اندیشه فروغی دیده می‌شود. یکی از عناصر مهم در آثار فروغی نقد نظام بین‌الملل و روابط استعماری و نواستعماری موجود در آن است. او بر آن است که قدرت‌های بزرگ در گذشته به‌طور خاص از طریق استعمار و استثمار لطماتی به ملل دیگر زده‌اند و ادعای لزوم جبران این خسارات کاملاً بجاست؛ او استقلال ظاهری برخی کشورها را که در حقیقت وابستگی آنها به نظام سلطه را پنهان می‌کند نیز نقد می‌کند (فروغی، ۱۳۹۰: ۷۰ و ۷۵). از ابعاد مهم معنایی در نظام فکری فروغی، توجه و تمایل او به کثرت‌گرایی و تبادل فرهنگی است. به نظر او، تکثر فرهنگ‌ها، اقوام، تمدن‌ها و... برای پیشرفت بشری

ضروری و بنابراین حفظ استقلال فرهنگی و تأکید بر هویت فرهنگی خود مشروع و لازم است. در عین حال، تکثر فرهنگی به معنای اجتناب از نفوذ متقابل فرهنگی نیست، اما لازم است به میراث فرهنگی خودی احترام گذاشته شده و حفظ شود (فروغی، ۱۳۹۰: ۲۵۰-۲۴۳). به این ترتیب، او امپریالیسم فرهنگی را رد می‌کند.

استقلال از آرمان‌های کشورهای کوچک در نظام بین‌الملل است. فروغی واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه را نمی‌پذیرد. کشورهای کوچک هم منافع انکارناپذیری دارند و پیشبرد منافع از طریق روابط دوستانه با قدرت‌های بزرگ نباید به تسلیم و اتقیاد منجر شود. دولت‌ها و ملت‌ها به هم وابسته‌اند و نمی‌توانند خود را از تحولات بین‌المللی در انزوا گذارند، اما در عین حال این نباید به معنای وابستگی به قدرت‌های بزرگ باشد (فروغی، ۱۳۹۰: ۷۴-۷۳؛ ۸۰-۷۹).

همکاری بین‌المللی به نظر فروغی به جهانی بهتر منجر می‌شود. به نظر او، انسان‌ها می‌توانند روحیه همکاری را پرورش دهند و به جای مبارزه علیه یکدیگر به مبارزه‌ای جمعی در برابر موانع و مشکلات طبیعی بپردازند. عقلانیت بشر می‌تواند به ایجاد نهادهایی در سطح بین‌المللی منتهی شود که همان‌گونه که امنیت و صلح را در زندگی داخلی به ارمغان آورده‌اند در سطح بین‌المللی نیز چنین کارکردی داشته باشند. نهادهای بین‌المللی مانند جامعه ملل به‌رغم کاستی‌ها و ضعف‌هایشان می‌توانند به کشورهای کوچک کمک کنند تا استقلال خود را بهتر حفظ کنند و با فعال شدن در آنها امنیت خود را نیز افزایش دهند. شرط همکاری بین‌المللی موازنه میان ملی‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی است (فروغی، ۱۳۹۰: ۱۸۱-۱۶۴).

سرانجام اینکه فروغی یک توصیه اخلاقی «واقع‌گرایانه» هم دارد: انصاف و عدالت در نظام بین‌الملل به نفع خود قدرت‌های بزرگ نیز است؛ زیرا به حفظ ثبات و صلح کمک می‌کند. می‌توان در اینجا شباهت ایده فروغی به هدلی بول (Bull, 1977) را دید.

به این ترتیب، فروغی نوعی واقع‌گرایی عمل‌گرایانه را نشان می‌دهد که هم در تبیین او از روابط بین‌الملل دیده می‌شود و هم در توصیه‌های او برای سیاست خارجی. در اینجا مسئله، قضاوت درباره شخص وی، نیات و... نیست، بلکه متون تولیدشده توسط او منبع بازسازی افکار او بوده و بسیاری از بیانات او در نقش معلم رشته روابط بین‌الملل بوده است. در بالا گفته شد که در دوران پهلوی با اینکه نوعی واقع‌گرایی اتحادپایه^۱ مسلط بود که عناصری از واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه نیز در آن دیده می‌شد، نوعی عمل‌گرایی محافظه‌کارانه نیز وجود داشت که عنصر استقلال‌طلبی در آن کمرنگ بود. نمونه‌هایی از آن در بخشی از سیاست‌های منطقه‌ای در خاطرات محمود فروغی دیده می‌شود.

1. Alliance-based

بلافاصله پس از انقلاب ما نخست با آرمان‌گرایی روبه‌رو هستیم که به تدریج عناصری از عمل‌گرایی در آن وارد می‌شود که نخستین نمودهای آن را می‌توان در دوران جنگ تحمیلی هشت‌ساله دید. اما در این دوران وجه انتقادی و آرمانی همچنان کاملاً مسلط به نظر می‌رسد هرچند مواردی از عمل‌گرایی موردی نیز مشهود است که از نمونه‌های آن می‌توان به مسئله مک‌فارلین و موارد مشابه اشاره کرد. در آرای امام خمینی (ره) نیز می‌توان رگه‌هایی از واقع‌گرایی عمل‌گرایانه را جست‌وجو کرد که پرداختن به آنها مجال دیگری می‌طلبد.

اما در دوران پس از جنگ تحمیلی و به‌طور خاص در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، خاتمی و روحانی، صفت «عمل‌گرا» در مورد سیاست خارجی آنها به‌کار گرفته می‌شود. این سه با وجود تأکید بر آرمان در عرصه بین‌المللی، در سیاست خارجی ملاحظه‌کارانه عمل می‌کرده‌اند. در دوران ریاست جمهوری این سه، ما شاهد تداوم انتقاد به ترتیبات موجود بین‌المللی؛ اظهار نگرانی از اینکه نهادهای بین‌المللی در خدمت قدرت‌های بزرگ هستند؛ نقد رویکرد ایالات متحده به سیاست بین‌الملل؛ نکوهش غرب به دلیل نقش آن در زمینه‌سازی، شکل دادن یا بهره‌برداری از تعارضات در خاورمیانه؛ حمایت از جنبش‌های ضدامپریالیستی و اسلامی؛ حمایت از آرمان فلسطین؛ و تأکید بر برقراری عدالت در جهان هستیم (ر.ک: هاشمی رفسنجانی، ۱۳۶۸؛ داد، ۱۳۷۸ الف و ب؛ روحانی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۱).

در عین حال، واقع‌گرایی نیز در رویکرد آنها مشاهده می‌شود. در این دیدگاه، امنیت ملی و پیشبرد منافع ملی ایران اولویت اصلی سیاست خارجی است. چهار عامل را می‌توان در این چرخش واقع‌گرایانه دخیل دانست: واقعیات تحمیل‌شده به ایران به‌ویژه در جریان جنگ تحمیلی و شناخت «قواعد بازی» بین‌المللی؛ فروپاشی اتحاد شوروی و تغییرات ژئوپلیتیکی در منطقه که به ملاحظات امنیتی جدید منجر شد (بنگرید به آقایی، ۱۸۶: ۷-۸)؛ الزامات اقتصادی ناشی از ضرورت بازسازی پس از جنگ تحمیلی؛ و مشورت‌های واقع‌گرایانه‌ای که مقامات ارشد از دانش‌پژوهان و دیپلمات‌هایی که آنها تربیت کرده بودند دریافت می‌کردند. البته باید در نظر داشت که در دوران هاشمی رفسنجانی، دکترین ام‌القرآ نیز مطرح شد که براساس آن ایران مرکز جهان اسلام و حفظ امنیت آن بالاترین اولویت قلمداد می‌شد. به‌علاوه ایران به‌عنوان ام‌القرآی جهان اسلام باید الگویی از دولت اسلامی ارائه کند که دیگران بتوانند از آن پیروی کنند و این امر مستلزم امنیت، توسعه اقتصادی و سطح بالای زندگی شهروندان آن است (لاریجانی، ۱۳۶۹؛ ۱۳۸۶؛ فیرحی، ۱۳۸۲). این اولویت به امنیت ملی و رفاه اقتصادی با برداشت رایج از منافع ملی همسویی داشت.

از منظر این رؤسای جمهور، تا جایی که به ملاحظات قدرت نظامی مربوط می‌شود، ایران به‌عنوان دولت بزرگ اصلی در خلیج فارس باید از قدرت نظامی متناسب با جایگاهش

برخوردار باشد. اما این توانمندسازی نظامی جنبه توسعه‌طلبانه ندارد. ثبات منطقه‌ای مهم است و سرمایه محسوب می‌شود و عمل ملاحظه‌کارانه و استفاده از ابزار دیپلماتیک و کاهش تنش‌ها اولویت می‌یابد (شهابی و فرهی، ۱۳۷۴؛ افتخاری، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۴؛ Tarock, 1999). مواضع ایران در قبال تعارض میان آذربایجان و ارمنستان یا اقدامات روسیه علیه چچن و عمل‌گرایی در سیاست هسته‌ای از نمودهای اصلی این برداشت واقع‌گرایانه محسوب می‌شوند.

تغییر نظام بین‌الملل از نظر هاشمی رفسنجانی، خاتمی و روحانی بیشتر در چارچوب ابزارهای نهادی باید صورت گیرد و امری تدریجی است. آنان آرمان‌های ایدئولوژیک خود را دارند، اما راه رسیدن به آنها را بیشتر از درون سازوکارها و ترتیبات موجود بین‌المللی جست‌وجو می‌کنند. این سیاست در *سند چشم‌انداز بیست‌ساله* ایران به‌عنوان «تعامل سازنده» معرفی می‌شود که می‌توان آن را مترادف با واقع‌گرایی عمل‌گرایانه انتقادی دانست (واعظی، ۱۳۸۶). این تقریر از واقع‌گرایی مختص سیاستمداران نیست. بسیاری از دانشوران روابط بین‌الملل نیز همین تقریر از واقع‌گرایی را در تحلیل و تبیین رویدادهای منطقه‌ای و بین‌المللی به‌کار می‌گیرند. آثار خود آنها و نیز پایان‌نامه‌هایی که زیر نظر آنان نگاشته می‌شوند سرشار از مفاهیم و چارچوب‌های مفهومی واقع‌گرایانه همراه با نگرشی انتقادی نسبت به غرب و قدرت‌های بزرگ و به‌طور خاص ایالات متحده به‌عنوان هژمون است؛ اما اغلب رویکردی مواجهه‌جویانه در برابر نظام نیز ندارند و آن را مناسب نمی‌دانند و در عین حال، به‌طور معمول تبیینی واقع‌گرایانه از هژمونی و سیاست‌های آمریکا به کار می‌گیرند تا از آن مشروعیت‌زدایی کنند.

استعمار، امپریالیسم و واقع‌گرایی انتقادی مواجهه‌جویانه

با توجه به نتایج واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه‌ای که به اعطای امتیازات فراوان به کشورهای غربی و اتباع آنها منجر شد و نیز اقدامات دول غربی که حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را مخدوش می‌کرد (مانند قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹)، به تدریج گفتمانی حول محور دو مفهوم استقلال و منافع و مصالح ملی شکل گرفت که این روندها را مغایر استقلال و حاکمیت ملی ایران می‌دانست و منتقد سیاست قدرت‌های بزرگ و استعمارگری آنها بود. روشنفکران و روزنامه‌نگاران ملی‌گرا و نیز روحانیون در این گفتمان به اشکال متفاوت تأثیر داشتند.

با اینکه این گفتمان اغلب در پیوند با آرمان‌گرایی قرار داشت، زمینه برای نوعی مفصل‌بندی^۱ میان آن و برخی از عناصر واقع‌گرایی فراهم شد. در این قرائت از واقع‌گرایی حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و قدرت ملی عناصر اصلی را تشکیل می‌دادند. واقعیت روابط نابرابر قدرت در نظام بین‌الملل و موقعیت فرودست ایران در آن تشخیص داده می‌شد،

1. Articulation

اما این نمی‌توانست به معنای تسلیم به فشارهای بین‌المللی باشد یا به در مخاطره قرار گرفتن امنیت ملی منجر شود. مسئله نوعی بازی ماهرانه اما مواجهه‌جویانه و خطابی بود که باید به حفظ و افزایش قدرت ملی منتهی می‌شد تا ایران از موقعیت فرودستی بین‌المللی خارج شود. این برداشت از «واقع‌گرایی» که به نسبت برداشت عمل‌گرایانه انتقادی دارای مبانی آرمان‌گرایانه قوی‌تری است، با گفتمان‌های دینی و چپ در ایران نیز مفصل‌بندی شده است.

در دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ این نوع واقع‌گرایی، به شکل‌گیری سیاست موازنه منفی در جهت نفی اعطای هر گونه امتیاز به دولت‌های خارجی منجر شد. در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد گروه‌های اسلام‌گرا و چپ‌گرا در ایران به آرمان‌گرایی تمایل بیشتری داشتند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سبب سلطه برداشت آرمان‌گرا از روابط بین‌الملل شد؛ اما جنگ تحمیلی و نیز آشنا شدن با واقع‌گرایی آکادمیک در سال‌های دهه ۱۳۶۰ منجر شد که آرمان‌گرایی با واقع‌گرایی رابطه‌ای برقرار کند که به شکل نوعی واقع‌گرایی **قدرت‌محور آرمان‌گرا** ظاهر شد. این برداشت که در بُعد انتقادی مواجهه‌جویانه‌تر از عمل‌گرایی انتقادی است، در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد در گفتمان سیاست خارجی ایران مشهود بود. در اینجا با برداشتی واقع‌گرایانه از نظام بین‌الملل روبه‌رو می‌شویم که براساس آن نهادهای بین‌المللی، حقوق بین‌الملل و... جملگی آفریده و در خدمت قدرت‌های بزرگ تلقی می‌شوند، بر افزایش قدرت ملی به‌ویژه در ابعاد سخت‌افزاری برای تغییر موقعیت قدرت کشور در سطح بین‌المللی تأکید می‌شود و با تکیه بر آیه کریمه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» با گفتمان اسلامی نیز مفصل‌بندی صورت می‌گیرد. یکی از ویژگی‌های آن که البته ضرورتاً ویژگی ذاتی می‌تواند نباشد، اراده‌محوری است و بیش از آنکه برای ساختار بین‌المللی نقشی تعیین‌کننده قائل باشد بر جنگ اراده‌ها در نظام بین‌الملل تأکید دارد و همین آن را از واقع‌گرایی که به نوعی جبرباور و تعین‌گراست دور می‌کند و به آرمان‌گرایی نزدیک می‌سازد. به این ترتیب، نوعی قرائت اراده‌گرایانه از واقع‌گرایی شکل می‌گیرد که بسیار خاص است. نمودهای آن در میان برخی دانشگامیان واقع‌گرا نیز دیده می‌شود که جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت و ارتقای جایگاه قدرت ایران از طریق کسب توانمندی هسته‌ای را اولویتی مهم تلقی می‌کنند. در برخی آثار نیز با تبیین واقع‌گرایانه از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی تلاش می‌شود مدل‌ولت منفی آنها برای کشوری جهان‌سومی چون ایران نشان داده شود (عسگرخانی، ۱۳۸۳).

نتیجه

از مجموع چهار برداشت واقع‌گرایانه ایرانی که در این مقاله بررسی شد، واقع‌گرایی منطقه‌ای با وجود ارزش تبیینی و سیاستگذارانه‌ای که می‌تواند داشته باشد، به دلیل محدودیت، زمینه لازم

برای مساهمت به نظریه‌پردازی را ندارد. می‌توان واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه و واقع‌گرایی مواجهه‌جویانه انتقادی را دو سرطیفی دانست که در عین تفاوت‌های چشمگیر در مورد چگونگی مواجهه با جهان مدرن از یک نظر به هم شباهت دارند و آن برداشت اراده‌گرایانه از محیط بین‌المللی است. فرض بر این است که قدرت ملی (و نه ساختار توزیع قدرت بین‌المللی یا آنارشی و دیگر خصوصیات ساختاری مورد توجه واقع‌گرایی) تعیین‌کننده است. به همین دلیل هر دو در نظام به «دولت‌ها» یعنی کنشگران اهمیت می‌دهند و نه به ساختاری که این کنشگران در آن قرار دارند. تفاوت مهم در این است که در واقع‌گرایی تسلیم‌طلبانه «خود» آن چنان فاقد قدرت تلقی می‌شود که اراده‌ای هم برای آن متصور نیست، اما در واقع‌گرایی مواجهه‌جویانه، «خود» حداقل بالقوه بسیار قدرتمند و دارای اراده‌تغییر و در نتیجه تغییر و تجدیدنظر در روابط موجود کاملاً ممکن قلمداد می‌شود. به علاوه، قدرت ملی هم بیشتر بر اساس نفوذ و گسترش دامنه آن و نیز جنبه‌های سخت‌افزارانه قدرت تعریف می‌شود.

اما واقع‌گرایی عمل‌گرا بیش از این دو به ساختار اهمیت می‌دهد و در عین حال، همچون واقع‌گرایی ساختاری و تعیین‌گرایانه راه را برای اعمال اراده و کارگزاری به‌طور کامل نمی‌بندد، بلکه کارگزاری را در چارچوب محدودیت‌ها و فرصت‌هایی می‌بیند که در شرایط ساختاری وجود دارد: شرایط ساختاری را می‌توان با اعمال کارگزاری به تدریج و خصوصاً با عمل جمعی و تجمیع قدرت تغییر داد. به نظر می‌رسد این برداشت از آنجاکه نوعی رابطه متقابل میان ساختار و کارگزار را در خود مستتر دارد، به نوعی به سازه‌انگاری نزدیک می‌شود، به‌ویژه اینکه به تغییر قواعد نظام از طریق کارگزاری نیز باور دارد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۲۳). امیرکبیر و ایران، تهران: پیمان.
۲. ----- (۱۳۵۱). اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران: خوارزمی.
۳. آکاریا، آمیتاو و بری بوزان (۱۳۸۹). نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن، ترجمه علیرضا طیب، تهران: ابرار معاصر.
۴. آقایی، سید داوود (۱۳۸۶). «جایگاه اتحادیه اروپا در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، سیاست ۳، ۳: ۱-۲۸.
۵. ابراهیمی، ستوده و احسان شیخون (۱۳۸۹). «رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای لیبرالیستی و رئالیستی»، دانش سیاسی ۶، ۲.
۶. افتخاری، اصغر (۱۳۸۹). «درک روابط بین‌الملل: رویکردی قرآنی»، روابط خارجی، ۲، ۴.
۷. تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۳). تاریخ صفویه. شیراز: انتشارات نوید.
۸. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۵). «آموزش درس اصول روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های ایران: آسیب‌ها و راهکارها»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵.
۹. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و مقداد قنبری مزید (۱۳۹۲). «سیر تحول مطالعات نظری روابط بین‌الملل در ایران»، پژوهش‌های سیاست اسلامی ۱، ۴، ۳۸-۹.

۱۰. حائری‌زاده، عبدالهادی (۱۳۷۲). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
۱۱. روحانی، حسن (۱۳۸۹). «سیاست خارجی و آینده نفت و گاز کشور»، روابط خارجی ۲، ۷، ۳۸-۷.
۱۲. ----- (۱۳۹۱). امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، ج سوم، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک.
۱۳. طلوعی، محمود (۱۳۷۷). هفت پادشاه، دو جلد. تهران: علمی.
۱۴. طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۶۹). سیاست‌نامه، به کوشش عباس اقبال. تهران: معاصر.
۱۵. عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). رژیم‌های بین‌المللی، تهران: ابرار معاصر.
۱۶. فروغی، محمدعلی (۱۳۹۰). سیاست‌نامه ذکاءالملک، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون‌پور. تهران: کتاب روشن.
۱۷. فروغی، محمود (۱۳۸۳). خاطرات، ویراستار حبیب لاجوردی، تهران: کتاب نادر.
۱۸. مصفا، نسرین (۱۳۸۵). سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۹. مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۲). سیاست میان‌ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۰. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۶۴). تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۱. واعظی، محمود (۱۳۸۶). «جایگاه تعامل سازنده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

(ب) خارجی

22. Ayoob, M. (2002) "Inequality and Theorizing in International Relations: The Case for Subaltern Realism," *International Studies Review* 4, 3: 27-48.
23. Bull, Hedley (1977) *Anarchical Society*. London: Macmillan.
24. Carr, E. H. (2001 [1939]) *Twenty Years Crisis*. New York: Palgrave.
25. Crawford, Robert (2000) *Idealism and Realism in International Relations: Beyond the Discipline*. London and New York: Routledge.
26. Gilpin, R. S. (1987) *The Political Economy of International Relations*. Princeton NJ: Princeton University Press.
27. Foran, John (1993) *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*. Boulder, CO: Westview Press.
28. Hoffman, S. (1977) "An American Social Science: International Relations," *Daedalus* 106: 41-60.
29. Jones, Charles (1998) *E.H. Carr and International Relations: A Duty to Lie*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
30. Krasner, Stephen (1976) "State Power and the Structure of International Trade," *World Politics* (April): 317-347.
31. Mearsheimer, John (1994/95) "The False Promise of International Institutions," *International Security* 19: 5-49.
32. Schweller, Randal and David Priess (1997) "A Tale of Two Realisms: Expanding the Institutions Debate," *Mershon International Studies Review* 41: 1-32.
33. Smith, Steve (2002) "The United States and the Discipline of International Relations: Hegemonic Country, Hegemonic Discipline," *International Studies Review* 4, 2: 67-86.
34. Tickner, A. and O. Wæver (2009) *International Relations Scholarship around the World*. London and New York: Routledge.